

گفتار چهارم پادشاهی ماد

رسم تاریخ‌نگاران غربی بر این است که می‌گویند گروه‌های بزرگی از قبایل مهاجر ایرانی از اوائل هزارهٔ نخست پم به بعد وارد فلات ایران شده در بخش‌هایی از ایران سکونت گرفتند و تا سدهٔ هشتم پم سه اتحادیهٔ بزرگ را تشکیل دادند: یکی اتحادیهٔ قبایل پارت در شمال‌شرق ایران؛ دیگر اتحادیهٔ قبایل ماد در آذربایجان و همدان تاری و اسپهان؛ و سوم اتحادیهٔ قبایل پارس. این سخن که توسط برخی از تاریخ‌نگاران ایرانی نیز ناشیانه تقلید می‌شود تا چه حد درست باشد و اینکه مهاجرت این سه دسته از قبایل ایرانی در چه زمان‌هایی به درون فلات ایران صورت گرفته است، موضوعی است که باستان‌شناسان و محققان تاریخ ایران باستان بر سر آن اتفاق نظر ندارند؛ و هرچه تا کنون گفته‌اند بر حدس و گمان استوار است. در بسیاری از نوشته‌های تاریخ‌نگاران غربی می‌خوانیم که اقوامی که تا اواخر هزارهٔ دوم پم در غرب ایران سکونت داشته‌اند ایرانی نبوده‌اند. ولی در این سخن جای جدال وجود دارد؛ زیرا چنانکه دیدیم در آریایی بودن کاشی‌ها و گوتی‌ها نمی‌توان تردید کرد؛ و آنها دست‌کم از اواخر هزارهٔ سوم پم در غرب ایران جاگیر بوده‌اند. غیر آریایی بودن لولوبی‌ها (نیاکان لُرهای کنونی) نیز تاکنون اثبات نشده است بلکه عکس آن قابل اثبات است. تلاش‌های کسانی از ایران‌شناسان غربی برای اثبات آنکه اقوام غیر ایرانی در شمال‌غرب فلات ایران جاگیر بوده‌اند راه به هیچ جایی نمی‌برد؛ و گمان اینکه در شمال و غرب فلات ایران از دیرباز و از زمان‌های بسیار دوری اقوام آریایی سکونت داشته‌اند بیشتر قابل اثبات است. این گمان زمانی تقویت می‌شود که بدانیم اقوام آریایی از زمان‌های دور در درون اناتولی نیز جاگیر بودند و تمدن‌های عظیم خیتا و میتانی و سپس آرمنیه را تشکیل دادند. حتی بسیاری از تاریخ‌نگاران غربی میتانی‌ها را نیاکان کردهای نواحی غربی کردستان بزرگ می‌دانند. پس می‌توان پذیرفت که در پشت سر اینها نیز آریان در درون فلات ایران و از جمله در آذربایجان و شمال ایران جاگیر بوده باشند؛ ولی چونکه قدرت قابل ذکری نداشته‌اند، و برای دولتهای میان‌رودان رقیبی به‌شمار نمی‌رفته‌اند، در اسناد بابلی و آشوری تا اوائل هزارهٔ پم نامی از آنها در میان نیست.

سرگذشت قوم ایرانی با مهاجرت از بیرون فلات ایران و برخورد با اقوام غیر آریایی در

درون فلات ایران همراه نبوده، زیرا هیچ‌جا در هیچ بخشی از اوستا به حضور اقوام غیر آریایی در فلات ایران اشاره نشده است؛ حال آنکه آریانی که به هند مهاجرت کردند رخداد‌های مربوط به مهاجرتشان و برخوردشان با اقوام بومی هم در ریگ‌ودا و هم در مه‌بهاراته بازتاب یافته است. جابه‌جائی اندکی که قبایل ایرانی در درون فلات ایران انجام داده‌اند نه با برخورد با دیگران همراه بوده نه با کشتار یا ویرانی. در اوستا هیچ‌جا اثری از چنین برخوردهائی دیده نمی‌شود، بلکه آنچه هست برخوردهای کوچک میان خود جماعات ایرانی است. تنها نشانه برخوردی که جماعات مهاجر ایرانی با بومیان آریایی داشته‌اند می‌تواند در ارتباط با مهاجرت آریان قبایل تورانی بوده باشد که در زمانی از هزارهٔ دوم پیش از مسیح از کناره‌های سیردریا کنده شده رخ به درون فلات ایران کردند و در این رهگذر به شمال رود ارس و شرق اناتولی رسیدند، و پائین‌تر به آنها اشاره خواهیم داشت. در خاطرهٔ جمعی ایرانیان از این رخداد نیز تأکید بر ایرانی بودن بومیانی است که بر سرگذر اینها بوده‌اند، و اشاره به دیواپرستان نورسیده است که با ایرانیان جنگیدند (تورانیان دیواپرست). تا پیش از تشکیل پادشاهی ماد در فلات ایران به جز قوم کوچک خوزی (عیلامی) هیچ نشانی از هیچ قوم غیر آریایی دیده نشده است. ایران‌شناسان غربی، که از مهاجر بودن مادها و پارسیان و پارتیان سخن می‌گویند و علاقه دارند که بی‌هیچ سند تاریخی همهٔ قبایل ایرانی را مهاجران به درون فلات ایران بنامند، کلیهٔ تلاش‌هایشان برای یافتن اثری از اقوام غیر آریایی در بیرون از خوزستان در درون فلات ایران بی‌ثمر مانده است. تا کنون هرچه از ساخته‌های بشری در کاوش‌های باستانشناسی در مناطق مختلف فلات ایران از زیر زمین بیرون آمده نشان می‌دهد که فلات ایران از هزاره‌های بسیار دوری نشیمن‌گاه شاخه‌های گوناگون قوم بزرگ آریا بوده است.

کسانی که از مهاجر بودن قبایل ماد در اوایل هزارهٔ نخست پم سخن می‌گویند معلوم نیست که چرا نمی‌خواهند به‌یاد بیاورند که سرزمین ماد در همسایگی امپراتوری نیرومند آشور قرار گرفته بود، و اگر مادها در اوایل هزارهٔ نخست پیش از مسیح تازه‌واردان به منطقه بودند طبیعی بود که ساکنان اصلی این سرزمین‌ها اگر خودشان قدرت مقاومت در برابر تازه‌واردان نداشتند برای حمایت از خودشان دست به دامن آشوریه‌ها شوند. ورود هر جماعت بزرگ بیگانه به یک سرزمین مسکونی در قدیم معمولاً با جنگ متجاوزانه و تاراندن ساکنان اصلی و تصرف ممتلكات آنها صورت می‌گرفته است. چنانچه مادها مهاجران تازه‌وارد بودند بیرون راندن آنها از منطقه توسط بومیان موهوم غیر آریایی به یاری آشوریه‌ها که به دنبال

هر بهانه‌ئی برای دست‌اندازی به این سرزمینها می‌گشتند امر بسیار آسانی بود. ما در هیچ‌کدام از منابع آشوری از چنین رخدادی اثری نمی‌بینیم. برخی از ایران‌شناسان غربی بدون دلیل و توضیحی می‌گویند که این منطقه پیش از ورود مادهای آریایی جایگاه اقوام غیر آریایی بوده است. پرسش آن است که این اقوام از چه نژادی بودند و چه اثری از ایشان به دست آمده است؟ آنها برای این پرسش هیچ پاسخی ندارند و ادعایشان بر هیچ دلیلی استوار نیست جز اینکه دلشان می‌خواهد که قدمت قوم ایرانی در تاریخ ایران را مورد تشکیک قرار دهند. دلیل عمده اینکه اقوام غیر ایرانی در آذربایجان و منطقه همدان و کردستان و کوهستانهای زاگروس وجود نداشته‌اند آن است که از زمان پادشاهی ماد به بعد و در زمان هخامنشی هیچ نامی جز نام ایرانی در میان مردمان این مناطق دیده نشده است. اگر قومی غیر ایرانی در این مناطق وجود می‌داشتند ما می‌بایست در خلال چندصدۀ آینده دست کم به یک نام غیر ایرانی برمی‌خوردیم که از آن یکی از مردم این منطقه‌ها باشد یا یکی از آبادیهای منطقه نام غیر ایرانی خودش را حفظ کرده باشد و در تاریخ ایران بماند. در اینکه مردم شمال رود ارس نیز خودشان را آریایی می‌دانسته‌اند اهل تاریخ اتفاق نظر دارند، ولی باز هم علاقه دارند بگویند که در اینجا زمانی مردمانی غیر ایرانی جاگیر بوده‌اند، بدون آنکه بگویند پس اینها به کجا رفتند که هیچ اثری از آنان در تاریخ بازمماند و در داستانهای تاریخی هیچ نشانی از آنها به دست داده نشد. دیاکونوف می‌نویسد که «پارسیان و مادها و سگه‌ها و البانیها (مردم جنوب کوههای قفقاز) و اقوام آسیای میانه (یعنی مردم شمال افغانستان و ازبکستان و ترکمستان کنونی) خود را آریایی می‌نامیدند، و دیده نشده است که اقوامی که به یکی از دیگر گروهها یا خانواده‌های زبانی منتسب باشند خویشتن را به این نام بخوانند؛ و به‌چندین نام شخصی در میان مردم این مناطق اشاره کرده که پیش‌وند «آریه» داشته است.^۱

کمتر می‌توان بر سر این واقعیت جدال کرد که سراسر فلات ایران (به جز نیمۀ غربی خوزستان) از دیرباز، و از زمانی که تاریخ به یاد ندارد نشیمن‌گاه آریان بوده است. اثبات خلاف این سخن از محالات است. ولی به هر حال تا امروز این فرضیۀ غلط بی‌بنیاد غربی‌ها در میان برخی از تاریخ‌نگاران ایرانی نیز تکرار می‌شود که گروههایی از قبایل آریایی که زبان مشترک و لهجه‌های مشابهی داشتند در آغاز هزارۀ پم از شرق فلات ایران کوچیده به غرب و جنوب ایران رسیدند، و بخشی از آنها نیز در ناحیۀ هیرکانیۀ و حول و حوش رود اترک رحل

اقامت افکندند. این سخنی است که در کتابهای درسی ایران نیز می‌نویسند. این فرضیه می‌گوید که اینها همان قبایلی بودند که به‌زودی سه اتحادیهٔ بزرگ ماد، پارس و پارت را تشکیل دادند. اصرار محققان غربی بر سر اینکه پیش از اینها از قوم آریایی در درون فلات ایران خبری نبوده است، اصراری بی‌بنیاد است؛ و نمی‌توان تردید کرد که پیش از این مهاجرتهای فرضی قبایل ایرانی سده‌ها و هزاره‌ها در ایران جاگیر بودند. نامهایی که در میان آبدیه‌های شمالغرب فلات ایران وجود دارد که نشان می‌دهد آریان در زمانهای بسیار دوری در این سرزمین جاگیر بوده‌اند. ما می‌دانیم که ایندرا یکی از خدایان بسیار کهن اقوام آریایی بوده است. همین خدا را آریان مهاجر به هند بردند، و تا امروز برمسند خدائی خویش است. در اسناد آشوری متعلق به سدهٔ هشتم پم نام «ایندرا پاتیانو» ذکر شده که در آذربایجان بوده‌اند. این نام که خالصاً آریایی است می‌تواند از دورانی بسیار دور برجا مانده باشد. شاید آن اقوامی که در اساطیر ایرانی «دیوان» (یعنی دیواپرستان) نامیده شده‌اند و گفته شده که در ناحیهٔ گیلان و مازندران می‌زیسته‌اند دنباله‌های همین مردم بوده باشند؛ زیرا از زمان جنگهای قبایل آریایی، ایندرا (خدای قهر و خشم و ویران‌گری) نزد ایرانیان به مظهر شر و بدی تبدیل شد. لفظ دیگری مشابه همین لفظ «آترپاتیان» است که در زمانی از تاریخ به بعضی از قبایل آذربایجان اطلاق شد، و بعدها آترپاتیکان و آترپاتیگان (آذربایگان) نام خویش را از آنها گرفت. معنای این واژه «نگهبان آذر/ پرستندهٔ آذر» است؛ و می‌دانیم که آذر از ایزدان قبایل آریایی بوده. پس نام این مردم نیز می‌تواند به دوران دور تاریخ، و دست‌کم به هزارهٔ دوم پم تعلق داشته باشد. می‌توان پذیرفت که مغان که بعدها - مشخصاً در زمان پارتیان و ساسانیان - به صورت یک طبقهٔ مشخص در عرصهٔ حیات اجتماعی و دینی ایرانی ظاهر شدند و پرستش آذر را رواج داده وارد دین مزدایسنه کردند از همین آریان دیرینه بوده‌اند. در کتیبهٔ داریوش بزرگ، مغها قبایل مشخصی‌اند که در آذربایجان جاگیرند، و گاوماته از میان آنها برخاسته و در صدد بیرون کشیدن سلطنت از دست هخامنشیان برآمده، و داریوش او را از میان برداشته است؛ و او را در جای خود خواهیم شناخت.

در اوائل هزارهٔ پم قوم سامی نژاد آشوری که در شمال میان‌رودان جاگیر بودند در راه توسعهٔ دولتشان گام برداشتند، و در دهه‌های دوم و سوم این سده لشکرکشیهایی به‌منظور برده‌گیری و چپاول به‌همدان و آذربایجان صورت دادند. آنها با اشغال زمینهایی در جنوب دریاچهٔ وان و غرب دریاچهٔ اورمیهٔ دامنهٔ مرزهای کشورشان را در شمال گسترش دادند. از نیمه‌های سدهٔ نهم پم به بعد در اسناد آشوری از کشور «پارس وائی» (با تلفظ آشوری

پارس‌وا) یاد شده که در کردستان کنونی (ناحیه سلیمانیه و سنندج و میان‌دوآب تا شهرزور) واقع بوده و دارای اتحادیه‌ئی از ۲۷ آبادی و ۲۷ دهخدا (کاوے) بوده است. این دهخدایان در دوران سلطنت شلم‌نصر سوم یعنی نیمه‌های سده نهم پم باجگزار آشور بودند. تا این زمان آبادیهای آریایی نشین بسیاری در شمال میان‌رودان در سرزمینهای که اکنون جنوب کردستان عراق را تشکیل می‌دهند به اشغال آشوریان درآمد بود. حتی شهر نینوا (واقع در ۱۰۰ کیلومتری شمال شهر آشور) که پایتخت اداری و نظامی آشوریان شد نامش سامی نیست، و شاید آریایی - مثلاً: ناناو‌هو- باشد که آشوریان اشغال کرده و بومیانش را تارانده بوده‌اند. یعنی حتی شهری که آشوریان تبدیل به پایتخت خودشان کردند نیز متعلق به نیاکان کردهای کنونی بوده است.

در سنگ‌نوشته‌های برجا مانده از شلم‌نصر سوم از قبایل «آمادای» (یعنی مادها) سخن رفته که در همسایگی شرقی منطقه پارس‌وایی جاگیر بوده‌اند. همانجا از یک فرمان‌روا به نام «آرت‌ه سارو» امیر «شوردورا» نام برده شده که باج به شاه آشور داده است. «آرت‌ه سارو» تلفظ آشوری آرت‌ه خشت‌ر است. می‌دانیم که آرت‌ه خشت‌ر (سلطان عادل) یک واژه خالصاً ایرانی است، و صفتی است که از فرهنگ دینی برخاسته از تعالیم زرتشت برآمده است. قاطعانه می‌توان گفت که در این زمان (نیمه‌های سده نهم پم) فرهنگ برخاسته از تعالیم زرتشت در میان مردم این نقطه غرب فلات ایران نفوذ و گسترش یافته بوده است. این کاوے که لقب آرت‌ه خشت‌ر را بر خودش نهاده بوده از پیروان تعالیم زرتشت و یکی از امیران ماد بوده است.

شرح لشکرکشیهای شاهان آشوری به سرزمینهای واقع از حد قصر شیرین و همدان کنونی تا نواحی جنوب دریاچه اورمیه در سده ۹ پم که اسنادی از آنها برجا مانده است شرح تاراجگری و تخریب روستاها و برده‌گیریها است، ولی در هیچ‌جا از الحاق این سرزمینها به کشور آشور سخنی در میان نیست. زیرا ایرانیان در غرب فلات با نیروی بسیار در برابر تجاوزات آشوریهایی ایستادگی می‌کردند؛ و هرچند که تلفات سنگینی در مقابله با ارتش بسیار پیشرفته آشور می‌دادند ولی آمادگی آن‌را نداشتند که تن به تابعیت و بردگی دولت آشور بدهند. نوشته‌های شاهان آشور عموماً ستایش پیروزیهایشان در لشکرکشی به منطقه است و چیزی از حقیقت را برای ما روشن نمی‌سازد. «آداد نیراری» دوم (شاه آشور) در دهه‌های ۹۱۰-۸۹۰ پم از چند لشکرکشی به سرزمین لولوبی‌ها و گرفتن اسیر و غنایم از چندین آبادی لولوبی سخن به میان آورده است. جانشینان او «توکولتی نینورت» و «آشور نصیرپال» همچنان در دهه‌های بعدی دست‌اندازی به این سرزمینهای غربی ایران ادامه دادند و داستان

باج‌گیری و برده‌گیری‌شان از ایرانیان منطقه و ویران کردن شهرهایشان را بر لوحه‌ها به‌یادگار نهاندند. شلم‌نصر سوم از لشکر کشیهایش در دهه‌های ۸۳۰ - ۸۲۰ پم به مناطق جنوبی دریاچه اورمیه و تاراجها و به‌خاک و خون کشیدن‌ها سخن گفته است. «شمشی آدد» پنجم که در سال ۸۲۳ به سلطنت رسید از لشکر کشیهایش به قبایل «ماد» در درون ایران شمالی تا دامنه‌های جنوبی البرز در سالهای ۸۲۱ - ۸۲۰ سخن به‌میان آورده و گفته که در یکی از این جنگها ۶ هزار تن را کشته و ۱۲۰۰ تن را اسیر گرفته و چندین روستا را به‌آتش کشیده است. در لشکرکشی دیگری ۲۳۰۰ تن را کشته و ۱۴۰ سوار را به‌اسارت گرفته و شمار بسیاری روستا را ویران کرده و مادها را به‌درون مناطق برفی کوهستان تارانداده است. باز در جنگ دیگری در ناحیه همدان ۱۰۷۰ تن را کشتار و شمار بسیاری را اسیر کرده است. «آداد نیراری» سوم که در سال ۸۱۰ به‌جای شمش آدد نشست نیز از چندین لشکرکشی به‌سرزمین مادها سخن به‌میان آورده که تا سالهای نخست سده هشتم پم تا ناحیه جنوب قزوین پیش رفته است، و می‌نویسد که مادها را کشتار کرده و به‌اسارت گرفته است. در نقشهائی که به‌مناسبت پیروزیها برجا نهاده‌اند نشان داده‌اند که چه‌گونه کسانی که در برابرشان مقاومت می‌ورزیدند را وقتی مغلوب و اسیر می‌کردند با اره تکه‌تکه می‌کردند؛ دستها و پاهای ایشان را می‌بریدند و در زیر آفتاب رها می‌کردند تا به‌شکنجه بمیرند؛ دستها و پاهایشان را در زنجیر می‌کردند و برهنه بر روی زمین می‌خوابانند و به‌تازیانه می‌زدند تا جان می‌دادند؛ نیزه‌ئی بر زمین می‌کردند و مرد را پس از آنکه کف دستها و پاهایش را می‌بریدند برهنه از مقعدش بر روی نیزه می‌نشانند تا نیزه به‌درونش فرو برود و او این‌گونه بر سر نیزه به‌شکنجه بمیرد. معمولاً پدر و پسر و برادران را در کنار هم برهنه بر سر نیزه‌ها می‌نشانند تا همگی شاهد شکنجه یکدیگر باشند و پس از یکی دوروز درد شدید کشیدن جان بدهند. در نقشهائی که این‌گونه دسته‌جمعی نشان داده‌شده‌اند معمولاً افراد چند خاندان خویشاوند هستند. نقشهائی از آتش افکندن در شهرهای مغلوب نیز از خودشان بازگذاشته‌اند تا به‌آیندگان نشان دهند که با چه ارعابی می‌خواسته‌اند که مردم را به‌پرستش خدای خودشان و به‌اطاعت خودشان در آورده باجگزار خویش کنند. نقشهائی نشان می‌دهد که کودکان را دسته‌جمعی در برابر دیدگان پدر و مادران دربندشده‌شان به‌میان خرمن آتش می‌اندازند. نقشهائی نشان می‌دهد که گروهی مرد و زن را دست‌بسته و به‌هم بسته شده بر روی خرمن هیزم ایستاده‌اند و در هیزمها آتش افکنده‌اند. بریدن دست و پای اسیران با اره از شیوه‌های معمولی‌شان بود که در نقشهها باز نهاده‌اند. تصاویر صف دراز زنهای و دختران اسیر شده که به‌بردگی برده می‌شوند را با دامنه‌های از جلو

چاک داده شده و رانه‌های بیرون افتاده نشان داده‌اند، که به معنای تجاوز جنسی به آنها در هنگام اسارتشان است. در میان اینها دختران کم سن و سال نیز دیده می‌شوند که به همین سان دامنه‌ایشان را از جلو چاک داده‌اند و رانه‌ایشان بیرون افتاده است. بسیاری از این نقشها بر روی دیوارهای کاخها و معبدها بازمانده است، که معلوم می‌شود خاندان شاهی از دیدن آنها لذت می‌برده‌اند و برایشان منظره دلگشا بوده است؛ و این بازگوکننده روحیه خشونت دوست آشوریان از زن و مرد و کودک است که دوست می‌داشته‌اند شب و روز نظاره‌گر نقش انسانهایی باشند که بر روی نیزه نشانده شده یا دست و پایشان با اهر قطع می‌شود یا زنده زنده بر روی خرمن آتش ایستاده‌اند و در حال سوختن‌اند؛ یا دختران و زنانی که به زور مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. شاید در دین آنها نگرستن به شکنجه کسانی که همدین آنها نبودند ثواب داشته، و گرنه نقش کردن چنین نگاره‌های چندش‌انگیزی بر دیوارهای کاخها و عبادتگاهها را به نحو دیگری نمی‌توان توجیه کرد. در هیچ کدام از لشکرکشیهای آشوریان هیچ‌گونه هدف تمدنی جز تاراج و ویران‌گری دیده نمی‌شود. در نقشهای بسیاری نشان داده‌اند که پس از کشتار همگانی و آتش‌زنی آبادی که بعد از تاراج انجام داده‌اند بقایای زنده‌ماندگان که زنان و کودکان‌اند را زنجیر برگردن و برهنه در دنبال اسبانشان به صف کرده‌اند تا به عنوان برده به آشور ببرند. اسیران مجبور بودند که راه دراز را با پای پیاده بی‌کفش در غل و زنجیر طی کنند تا به پایتخت آشور و کنار معبد خدای بزرگ آشور برسند و به خدا تقدیم شوند. کوچاندن جماعات روستایی از محل و جاگزین کردن آنها با جماعات کوچانده شده دیگر نیز از شیوه‌های معمولی آشوریان بوده که هر جا برایشان امکان داشته انجام می‌داده‌اند تا ترکیب جمعیتی را به نفع قدرت خودشان برهم بزنند. در مواردی نیز همه مردم یک آبادی را کشتار می‌کردند و مردم یک آبادی دیگر را که پیش از آن به اطاعتشان درآمده بودند از محل خودشان کوچ داده به جای آنها، و غریب‌افتاده در میان آبادیهای بیگانه، اسکان می‌دادند.

۱. دیائو کو

مصائب و رنجهایی که دست‌اندازیهای آشوریه‌ها بر مردم منطقه وارد می‌آورد پیدایش یک اتحادیه نیرومند را ایجاب می‌کرد تا از زمین و هویت مردم در برابر آشوریان حفاظت کند. ایرانیان مردمی مسالمت‌جو بودند، در تجمعات کوچک خودشان می‌زیستند و به کشاورزی و دامداری خودشان مشغول بودند، ولی آشوریان با دست‌اندازیهای مداومشان

زندگی آنها را برهم می‌زدند و آسایش را از آنها سلب می‌کردند. در دهه ۷۷۰ پم نیروهای آشور مصروف مقابله با تهاجمات دولت آرمینیه در ناحیه دریایچه وان بود که با شاهان «مان نا» و «پارس وائی» (همسایگان آرمینیه در شرق و جنوب) وارد پیمان اتحاد شده و درصدد بود که زمینهای آرمینیه را که پیشترها به تصرف دولت آشور درآمده بود بازپس گیرد. تلاش آرمینیه خطر بزرگی را در پشت مرزهای شمالی آشور ایجاد کرده بود. جنگهای آشور با آرمینیه برای قبایل غرب ایران اهمیت بسیار داشت، زیرا آنها را برای مدتی از تجاوز آشوریان مصون نگاه داشت، و در این فاصله اتحادیه نیرومندی را تشکیل دادند. در این هنگام قبایل ماد به رهبری بزرگمردی که او را تاریخ به نام «دیائوکو» می‌شناسد تشکیل اتحادیه دادند (دهه ۷۶۰ پم) و نخستین سلطنتشان را با مرکزیت هنگمتانه تأسیس کردند. هنگمتانه که تلفظ نوترش «همه‌تنه» و «همه‌دانه» می‌شود (و اکنون همدان گوئیم) به معنای «مرکز همگان» است.

نام دیائوکو هم در اسناد آشوری و هم در گزارش هرودوت به همین شکل آمده است؛ و هر دو تلفظ نمی‌تواند درست باشد. اما تلفظ درست این نام می‌تواند چه باشد؟ در گزارش رخدادهای زمان هخامنشی نام وُهوکه چندبار آمده است، که بزرگان ایرانی داشته‌اند. درصدد یافتن شکل اصل نام دیائوکو می‌شود به آن مراجعه کرد. نام دیائوکو می‌تواند ترکیبی از وُهوکه و یک نام دیگر باشد. تصور اینکه دیائوکو از «دیو» و «وهوکه» ترکیب شده بوده است (دیو وُهوکه) خردپذیر به نظر می‌رسد. همچنین می‌توان آن را ترکیبی از «دیو» و «آکاش» (آسمان) دانست و آن را «دیوآکاش» خواند. چه «دیو وُهوکه» باشد و «چه دیو آکاش»، می‌توان گفت که او از قبیله‌ئی بوده که هنوز القاب کهن آریایی را با خود داشتند. ولی نام پدر دیائوکو که فرورتیش بوده معنائی آشکار دارد و تا امروز هم کم و بیش به همین لفظ ادا می‌شود (فرُوهر). به نظر می‌رسد که تا زمان تولد فرورتیش که احتمالاً در اوائل سده هشتم پم بوده تعالیم زرتشت و اصطلاحات دینی مربوط به آئین زرتشت در میان ایرانیان این منطقه گسترش یافته بوده، زیرا نام فرورتیش خبر از این امر می‌دهد.

هرودوت بنا بر آنچه که از روایتهای ایرانیان شنیده بوده است می‌نویسد که دیائوکو پسر فرورتیش بزرگ‌زاده‌ئی از ماد بود و ماد از آبادیهای بی‌شماری تشکیل شده بود. مادها بر آن شدند که یوغ بردگی آشوریها را که ۵۲۰ سال بود در آسیا فرمان‌روایی می‌کردند از گردن بیفکنند و به آزادی برسند. لذا بر آن شدند که دیائوکو را به رهبری خویش برگزینند و سلطنت را به او بسپارند.^۱ هرودوت سپس به‌چه‌گونگی انتخاب دیائوکو توسط سران ماد اشاره می‌کند

که تکرار داستان انتخاب رئیس در هر اتحادیه نوینی است.

اینکه اتحادیه‌ئی که دیائوکو تشکیل داد چه وسعتی داشته و چه مناطقی را دربر می‌گرفته است، نمی‌توان به‌طور قطع چیزی گفت. ولی در این زمان در غرب آذربایجان کنونی یک سلطنت محدود اما نسبتاً نیرومند به نام «مان‌نا» وجود داشت که از جنوب با آشور و از غرب با آرمینیه همسایه بود، و آن‌را در گفتار قبلی شناختم. این سلطنت در همسایگی شمالی اتحادیه‌ئی واقع می‌شد که دیائوکو ایجاد کرده بود. دیائوکو برای آنکه در برابر دست‌اندازیهای آشوریها حمایت اطمینان‌بخشی داشته باشد با شاه مان‌نا که آشوریها نامش را ایران‌زو نام نوشته‌اند وارد پیمان دوستی و حمایت متقابل شد.

در سال ۷۴۴ پم آشوریها به‌صدد گسترش قلمروشان در شمال به سرزمینهای جنوبی دریاچه وان که جزو قلمرو آرمینیه بود لشکر کشیدند. شاه آرمینیه از آنها شکست یافت و سرزمینهای جنوبی دریاچه وان مجدداً به‌تصرف آشوریان درآمد. به‌دنبال آن، شاه آشور به مان‌نا لشکر کشید، و شاه مان‌نا که خود را قادر به مقابله با وی نمی‌دید ناچار از پیمان آرمینیه خارج شد و به اطاعت شاه آشور درآمد. ایران‌زو - شاه مان‌نا - پس از آن در صدد گسترش قلمروش در آذربایجان تا دره سفیدرود را به‌تصرف درآورد. در همین سال آشوریها به سرزمین ایرانی نشین پارس وائی در کردستان جنوبی (ناحیه سلیمانیه و شهرزور) حمله بردند. مردم پارس وائی که تاب مقاومت در برابر آشوریها را نداشتند آبادیها را رها کرده به مناطق کوهستانی گریختند. آشوریها آبادیها را ویران کردند و سرزمین پارس وائی را ضمیمه کشور آشور کردند و حاکمی از سوی خودشان بر آن گماشتند. در کتیبه تیگلات پلاصر سوم از بردن پیشه‌وران و رمه‌های اسبان پارس وائیهای کوه‌نشین به آشور، و از کوچاندن جماعاتی از پارس وائیها به سرزمینهای در شمال سوریه کنونی در سال ۷۳۸ پم خبر داده شده است (که می‌توان تصور کرد نیاکان کردهای کنونی سوریه بوده باشند).

آشوریان پس از آن در صدد پیشروی در خاک ماد برآمدند. دیائوکو همپیمان شاه مان‌نا بود که متحد آشور به‌شمار می‌رفت؛ ولی شاه آشور به‌این هم‌پیمانی توجه نکرد. هدف از این لشکرکشی‌ها علاوه بر تحمیل باج و خراج بر مردم ماد و برده‌گیری (کسب غنایم و سبایا) گسترش دین خدایشان بود. آنها معمولاً در هر آبادی ایرانی که تصرف می‌کردند معبدی برای خدایشان می‌ساختند و مجسمه‌های خدایانشان را در آن برمی‌افراشتند تا مغلوب‌شدگان را مجبور به پرستش آنها کنند. آثار این معابد که خبرش را شاهان آشور با افتخار در کتیبه‌هایشان آورده‌اند را هنوز می‌توان در مناطق کوهستانی غرب ایران تا نزدیکیهای شرق

بغداد کنونی دید. در این سال باجهای گزافی بر مادها تحمیل شد که - بر اساس آنچه آشوریها به مناسبت پیروزیهایشان در این لشکر کشیها از خود به یاد گذاشته‌اند - عبارت بود از ۳۰۰ تالان (۹ تُن) سنگ لاجورد، و ۵۰۰ تالان (۱۵ تُن) مصنوعات مفرغی.^۱ ولی معلوم می‌شود که مادها از پرداختن این باجهای گزاف سر باز زدند؛ زیرا سه سال بعد مُجَدِّداً آشوریها به ماد لشکر کشیدند و دست به تاراج و کشتار زدند. لشکر کشی دیگری نیز پس از این سال صورت گرفت که طی آن آشوریها چندین آبادی را به آتش کشیدند و ۵ هزار اسب و رمه‌های بزرگ بز و میش را از ایرانیان باج گرفتند.

دیائوکو در صدد یافتن یک متحد جدید متوجه آرمنیه شد و با آن دولت عقد اتحاد بست. آرمنیه دشمن سرسخت آشور و در صدد حمله به آشور برای بازگیری برخی از سرزمینهای خویش در جنوب دریاچه وان بود که آشوریها اشغال کرده بودند. در سال ۷۱۶ پم حملات آرمنیه به این سرزمینها آغاز شد. این جنگ در ابتدا برای آرمنیه پیروزیهای دربر داشت و چند دژ آشوری در جنوب دریاچه وان به تصرف آرمنیه درآمد و نیروهای آشوری از منطقه تارانده شدند. ولی به زودی در لشکر کشی بزرگ آشوریها شاه آرمنیه شکست یافت و زمینهای را که گرفته بود از دستش خارج شد.

پیش از این، ضمن سخن از کشور ماننا، به قیام بَغ داتَه و نابودسازی او در لشکر کشی شاه آشور اشاره کردیم. به نظر می‌رسد که قیام بَغ داتَه و یارانش به تحریک و تشویق دیائوکو صورت گرفته بوده است؛ زیرا به دنبال نابودسازی بَغ داتَه شاه آشور خشم خویش را متوجه دیائوکو کرد. اتحاد دیائوکو با دولت آرمنیه که سرسخت‌ترین دشمن آشور بود نیز مزید بر خشم شاه آشور گردیده بود. در سال ۷۱۵ پم سارگون دوم به ماد لشکر کشید تا خطر این قدرت نوخاسته را از میان بردارد. دیائوکو شکست یافته به اسارت درآمد. سارگون وی را با افراد خانواده‌اش دسته‌جمعی به «حمات» در سوریه تبعید کرد، و این پیروزی عظیم را در سنگنبشته‌اش به یادگار نهاد. در لشکر کشی‌های بعدی سارگون دوم به سرزمینهای ماد گروههای بزرگی از مادها از جمله ۴۶ تن از امیران محلی (کاوے‌ها) به اسارت او درآمدند و چندین آبادی توسط او ویران شد. اینها را خود او در کتیبه‌اش برای ما برجا نهاده است. با این حال حمله سارگون به الحاق زمینهای ماد به آشور نه انجامید؛ زیرا مادها مصمم بودند که به هر قیمتی باشد استقلال و هویت ایرانی خویش را حفظ کنند. شاه آشور به تجدید پیمان با جگزاری سابق اکتفا کرده خاک ماد را تخلیه کرد. این موضوع نشانگر قدرت مادها است،

و گرچه گزارش وقایع را آشوریها به میل خودشان نگاشته‌اند ولی واقعیت امر به گونه‌ئی دیگر بوده است؛ زیرا آشوریها وقتی از مادها سخن می‌گویند آنها را «مادهای نیرومند» می‌نامند. ولی بخشهایی از غربی‌ترین نقاط ماد در تصرف آشوریها بود که توسط امیران دست‌نشانده اداره می‌شد؛ زیرا در نوشته‌های سارگون خبر از کوچاندن جماعاتی از مغلوبین سوریه و فلسطین به این سرزمینها داده شده است. نام ۲۶ آبادی امیرنشین در این منطقه که هر کدام دارای یک امیر دست‌نشانده بوده در کتیبه سارگون آمده که با جگزار آشور بوده‌اند. از ویران کردن کامل بسیار از آبادیها که آماده اطاعت نبوده‌اند نیز خبر داده است: «آتش در کلیه آبادیهای ایشان افکندم و آنها را تبدیل به تل خاکستر کردم.»

اکنون به نظر می‌رسد که نیمه غربی آذربایجان کنونی به طور کامل در قلمرو آشور قرار گرفته است و شاه آشور از آنجا خواهد توانست که برای بقیه آذربایجان و سرزمینهای ماد اقدام نظامی انجام دهد. سارگون دوم که اکنون مان‌نا را بخشی از قلمرو خویش محسوب می‌کرد یکی دو سال بعد جماعاتی از قوم «عبری» (بنی اسرائیل) را به این ناحیه کوچاند و در آنجا اسکان داد. اورمیّه (شهر آب) که نامش آشوری است می‌بایست که یادگار این دوران بوده باشد. آبادیهای بسیاری در مناطق کوهستانی شرق عراق کنونی (سرزمینهای نواحی ماورای شرقی دجله در شرق بغداد کنونی) که پیشترها نشیمن‌گاه قبایل آریایی بود تا این زمان در لشکرکشیهای شاهان آشور از بومیان تخلیه شده بود و جماعات سیرانی و آرامی که از مناطق مختلف شام کوچانده شده بودند در این سرزمینها اسکان داشتند. جماعاتی از آشوریان نیز به این مناطق کوچیده اسکان یافته بودند و ترکیب جمعیتی منطقه به کلی برهم زده شده بود. بقایای آبادیهای آریایی در این منطقه نیز در سالهای بعدی از سکنه تهی شدند و جماعات کوچانده شده از کلد و بابل و سوریه و فلسطین و اطراف رود اردن به جای بومیانش اسکان داده شدند. در کتیبه‌های آشوری نامهای آبادیهای متعددی که از جمعیت بومی تهی شده و جماعات کوچانده شده به جایشان اسکان داده شده بودند آمده است که همه در این منطقه قرار دارند. آشوریها جماعتی که از جایی می‌کوچاندند را تبدیل به بردگان کامل کرده بودند، و در زمینی که اسکان داده می‌شدند یک پادگان کوچک آشوری دایر می‌شد که بر این جماعات نظارت می‌کرد، و این جماعات کار می‌کردند و نانی می‌خوردند و در آمدشان که معمولاً محصولات کشاورزی بود به پایتخت آشور منتقل می‌شد. سکونتگاه جدید جماعات کوچانده شده حالت یک زندان بزرگ بازر را داشت و بیگاری گاه بود. آشوریها هر جا را می‌گرفتند بی‌درنگ نام آشوری به آن می‌دادند تا نام اصلیش نزد مردم

فراموش شود و قبالة تاریخیش به نام ملک آشور ثبت گردد.

مجموعه لشکرکشی آشوریها به سرزمینهای داخلی ماد در سده هشتم پم از حد یورشهای غارتگرانه به قصد گرفتن غنایم و سبایا تجاوز نکرد، و نتوانست قدرت مادها را در هم بشکند و اتحادیه‌ئی که دیائوکو تشکیل داده بود را به کلی از هم بپاشاند. ایرانیان آماده اطاعت از آشور نبودند. همینکه سارگون به آشور برگشت مادها دست به کار آزادسازی سرزمینهای ایرانی در غرب ماد در ناحیه زاب سفلی شدند که سارگون گرفته به حاکمان دست‌نشانده واگذار کرده بود. سارگون دوم مجدداً به ماد لشکر کشید، چندین آبادی را در ناحیه کرمانشاهان کنونی ویران کرد. ولی از متن نوشته‌ئی که او به یادگار نهاده چنین برمی‌آید که نتوانسته در خاک ماد به پیروزیهای ناآل آید؛ زیرا با ابراز خشمی شدید در عین اینکه از تبدیل کردن چندین روستا به تله‌های خاکستر سخن می‌گوید، این گونه از مادها یاد می‌کند: «مادهای نیرومند که مثل راهزنان به کوهها و بیابانها روی آور شدند». ^۱ وقتی آشوریان به آبادی نزدیک می‌شدند مردم آبادی زن و فرزندان و اموال کم‌وزن و بهادار را برداشته به کوه می‌زدند، و وقتی آشوریها آبادی را تاراج می‌کردند و می‌سوزاندند و می‌رفتند اینها نیز به آبادی برمی‌گشتند تا دوباره زندگی را از سر گیرند و روستا را از نو آباد کنند. نیروی ارتش آشور و جنگ‌افزارهای پیشرفته آنها در حدی بود که ایرانیان مسالمت‌جو توان مقابله با آنها را نداشتند.

جنایت‌های بیرون از وصفی که آشوریها در آبادیهای ایرانی کرده بودند قبایل ماد را بیش از پیش متحد کرد تا از موجودیت خویش در برابر او حفاظت کنند. ایرانیان هرچند که به خصیصه نژادی و قومی شان مردمی مسالمت‌جو بودند و اهل خشونت و جنگ و خون‌ریزی نبودند، ولی تجاوزات آشوریهای خشن مجبورشان می‌کرد که سلاح‌داری و آئین نبرد بیاموزند تا از هویت و موجودیت خویش دفاع کنند. همبستگی همگانی نیز ضرورتی بود که می‌بایست در تشکیل اتحادیه قبایلی نمود یابد. رهبر اتحادیه قبایل ماد پس از دیائوکو مردی از خاندان او بود که همانم پدر دیائوکو بود و فرورتیش نام داشت. هرودوت می‌نویسد که فرورتیش پسر دیائوکو بود و پس از پدرش شاه ماد ماد شد. الی‌پی‌ها (لرها) - که تا این اواخر تابع آشور بودند - نیز به این اتحاد ضد آشوری پیوستند. سارگون برای در هم شکستن این اتحاد که هدفش آزادسازی سرزمینهای اشغالی ایران بود به ایران لشکر کشید، ایرانیان دلاورانه با او روبه‌رو شدند، او در جنگ کشته شد و لشکریان شکست‌خورده اش با دادن

تلفات بسیاری به آشور برگشتند (سال ۷۰۵ پ.م).

سارگون دوم نخستین شاه آشوری بود که در حین جهاد به کشتن رفت و جهادگران را به سختی شکست یافتند. از آنجا که آشوریها برای خدایشان آشور می جنگیدند و جنگهایشان را جهاد در راه خدایشان می نامیدند، و عملاً هم دین خودشان را بر مردم مغلوب تحمیل می کردند، کشته شدن سارگون به مثابه ناخشنودی خدا از سارگون تلقی شد و کاهنان آشوری چنان از کشته شدن وی به خشم آمدند که به پسر و جانشینش «سَنَحَارِب» گفتند که نباید جسد او را برگردد و به خاک بسپارد. ظاهراً سَنَحَارِب چنان از ایرانیان ترسیده بود که با طرح موضوع خشم خدا بر پدرش خواست که خودداری از انتقام گیری از مادها را به این وسیله توجیه کند و جنگ دیگری با مادها به راه نیندازد. او از بیم مادها، شهری تازه ساز را که پدرش در شمال نینوا برای پایتخت ساخته بود - چونکه در سرزمین ایرانیان بود و بومیانش کوچانده شده بودند - رها کرد و مُجَدِّدًا نینوا را پایتخت آشور قرار داد. از این زمان به بعد مادها به عنوان یک قوم قدرتمند در همسایگی آشور مطرح شدند و سیاست دولت آشور بر آن قرار گرفت که مناطق پشت مرزهای شرقی آشور را از ساکنان بومی - که حتماً ایرانی و نیاکان کردهای کنونی بودند - تخلیه کرده به جای آنها اقوام غیر ایرانی اسکان دهد و ترکیب جمعیتی منطقه را به هم بزند. برای این منظور حملاتی به آبادیهای کوهستانی زاگروس که نوار غربی واقع در بیرون از اتحادیه ماد بود صورت گرفت و گروههایی از مردم منطقه کشتار شدند و آبادیها و مزارع به آتش کشیده شد، و جماعات مغلوب سُرِیانی و اسرائیلی که از شام و فلسطین کوچانده شده بودند در آبادیهای اشغالی اسکان داده شدند، و حتی نام آبادیها نیز تغییر داده شد.

از این پس دیگر آشوریها هیچ گاه جرأت نکردند که به خاک اصلی ماد لشکرکشی کنند. سَنَحَارِب پسر سارگون دوم که به جای پدرش به سلطنت نشسته بود به الی پی لشکر کشید تا اتحادی که میان شاه الی پی و مادها برقرار شده بود را بشکند؛ ولی شاه الی پی که پیش از این با شاه عیلام هم پیمان شده بود به کمک نیروهای عیلامی با او روبه رو شد؛ و تلاشهای سَنَحَارِب برای آنکه شاه الی پی را مطیع خویش کند به جایی نرسید. در این اثناء در بابل قیام ضد آشور به راه افتاد که شاه عیلام نیز از آن پشتیبانی می کرد. سَنَحَارِب مجبور شد که توجه خویش را به درون میان رودان برگرداند. او شورش مردم بابل را فرونشاند و بابل را ویران کرد (حوالی سال ۶۹۰ پ.م). اقدامات خشنوت آمیزی که او در میان رودان انجام داد خشم همگان را برضد او برانگیخت، و او در سال ۶۸۰ پ.م قربانی یک کودتا شد، و در حینی که در معبد

«نینورتا» در نینوا مشغول دادنِ قربانی بود ترور شد. پس از او جنگ خانگی پسرانش بر سر تصاحب مقام سلطنت آغاز شد؛ دوتا از آنها شکست یافته به نواحی کوهستانی شمال آشور گریختند، و یکی از آنها به نام اَسْرَحَدون به سلطنت رسید. پی آمد این رخداد که برای ایرانیان میمون بود ضعف و فترتی بود که به سبب اختلافها در ارتش آشور پدید آمد.

سرزمینهای شمالی رود ارس در سدهٔ هشتم پم سکونتگاه شاخه‌ئی از قبایل ایران‌زبانِ موسوم به «سکه» بود که روزگاری از کناره‌های سیردریا به منطقه رسیده بودند. در نوشته‌های یونانیها از اینها با نام «اسکیت» یاد شده است. نوشته‌اند که اینها با دورزدن دریای مازندران و در نوردیدن منقطهٔ قفقاز و گذشتن از دربند قفقاز به منطقه رسیده بوده‌اند، ولی چنین فرضی نمی‌تواند درست باشد، و پیش از این به علت نادرست بودن این فرضیه اشاره کردیم. در نیمهٔ های سدهٔ هشتم پم در این قبایل انشعاب افتاد و شاخه‌ئی از آنها جدا شده راه شرق اناتولی را در پیش گرفتند. از آنها که در شمال رود ارس بودند در اسناد آشوری با نام قبایل اشکودَ یاد شده، و از آنها که به شرق اناتولی رفتند با نام گوم‌مِری. گوم‌مِریها در تورات «جومر» نامیده شده‌اند، ولی تورات از اشکودها خبر نداشته است. نام شاه گوم‌مِریان در این زمان در اسناد آشوری «تی اوشپا» آمده که تلفظ آشوری «چی اَسپَه» است، و نامی خالصاً ایرانی است. عیلامیها این نام را به تلفظ خودشان «چی اَشپیش» گفتند. مردی دیگر با همین نام در این زمان در پارس حکومت می‌کرد و ما او را با همین تلفظ عیلامی می‌شناسیم و رئیس قبیلهٔ هخامنش بوده. هرودوت دربارهٔ سکه‌ها یک داستان افسانه‌وار آورده، اشکودها و گوم‌مِریان و جماعاتِ دیگر سکایی در هم آمیخته است، و می‌نویسد که سکه‌ها از گذرگاههای قفقاز سرازیر شده وارد سرزمین ماد شدند، از آنجا به درون اناتولی خزیدند و راه غرب گرفتند و بسیار خرابیها به بار آوردند، سپس راهی جنوب شدند و در شام و فلسطین و آن نواحی خرابیها کردند، و تا مرز مصر رفتند و با مصریان درگیر شدند، شاه مصر چیزی به آنها داد، و آنها به اناتولی برگشتند و از راه ارمنستان و گرجستان پس از دورزدن کوههای قفقاز وارد ماد شدند. هرودوت داستان این سکه‌ها را با طول و تفصیل آورده و هر جا لازم داده توضیحات مفصلی دربارهٔ آنها داده، ولی داستان او جماعات بسیار گسترده‌ئی را دربر می‌گیرد که هم در شمال دریای سیاه حضور داشته‌اند هم در جنوب آن در اناتولی هم در شام و هم در ماد.^۱ او بنا بر شنیده‌هائی که احتمالاً از سکه‌های اناتولی داشته همهٔ اینها را در هم آمیخته است، و نوشته‌هایش بیشتر به افسانه شبیه است تا گزارش تاریخی. ولی در اسناد تاریخی بازمانده از

۱- هرودوت: ۱/۱۰۳-۱۰۶ و ۴/۱-۴، ۱۱-۱۳.

آشوریان دربارهٔ سکه‌های ایران و اناتولی (اشکودها و گوم‌مری‌ها) اطلاعاتی داده شده است که قانع‌کننده به نظر می‌رسد. نخستین گزارش آنها مربوط به حوالی سال ۷۲۵ پم است که خبر داده شده شاه گوم‌مریان در جنگ با شاه آرمینیّه پیروز شده است. این خبر مربوط به جنگی است که در حوالی دریاچهٔ وان اتفاق افتاده بوده، و از کشور گوم‌مریان نام برده شده است.^۱ و این خبر نشان می‌دهد که گوم‌مریان در نواحی جنوب غرب دریاچهٔ وان جاگیر بوده‌اند و شاه اورارتو کوشیده که آنها را از منطقه براند ولی ناکام مانده است.

گوم‌مریان در سال ۶۷۹ پم به مرزهای شمالی کشور آشور نزدیک شدند. اَسْرَحَدون برای بازداری آنها از ورود به خاک آشور لشکر کشید. در نوشته‌های او سخن از کامیابی در جنگ با گوم‌مریان رفته که توانسته آنها را به درون اناتولی عقب بزند، و در نوشته‌های دیگری در همین سال می‌خوانیم که مردان گوم‌مری به عنوان مزدور در ارتش آشور خدمت می‌کنند. این سخن می‌تواند نشانهٔ نوعی مصالحه میان اَسْرَحَدون با شاه گوم‌مریان باشد که به تبع آن اَسْرَحَدون مجبور شده زمینهایی در نواحی جنوب غرب دریاچهٔ وان به آنها واگذار کند مشروط بر آنکه آنها نیز در صدد دست‌اندازی به درون کشور آشور نباشند، و به علاوه سرباز به او بدهند تا در لشکر کشیهایش شرکت کنند. اثر شرکت گوم‌مریان در سپاه او را در کامیابی او در سرکوب شورشهای سوریه و فلسطین و اسرائیل می‌بینیم که در سطور بعد به آن اشاره خواهد شد. در نوشته‌های آشوری از گوم‌مریان با نام «مادها» (به تلفظ اومان‌ماند) نیز یاد شده است که نشان می‌دهد آشوریها اینها را - به خاطر هم‌زبانی‌شان با مردم آذربایجان - بخشی از قبایل ایرانی سرزمین ماد می‌پنداشته‌اند.

گفتیم که قبایل ایرانی‌زبان اشکودّه در شمال رود ارس جاگیر بودند. یک سند آشوری خبر از آن می‌دهد که «اَسپه کایه» پادشاه اشکودها در دههٔ سوم سدهٔ هفتم پم با شاه مان‌نا متحد بوده است. نام اَسپه کایه نیز نامی خالصاً ایرانی است. این اتحاد هم برای اشکودها ضرورت داشته و هم برای مان‌نا. اشکودها همسایگان شرقی آرمینیّه و همسایگان شمالی مان‌نا بودند. مان‌ناها از چندی پیش که با آشور هم‌پیمان شده بودند از سوی آرمینیّه مورد تهدید بودند. اشکودها و مان‌ناها می‌توانستند که به کمک یکدیگر با آرمینیّه مقابله کنند. ظاهراً دولت آشور نیز متوجه اهمیت این اتحاد شده بود و در صدد نزدیک شدن به شاه اشکود برآمد و اَسْرَحَدون به شاه اشکود پیشنهاد دوستی داد. شاه اشکود از دختر اَسْرَحَدون برای پسرش خواستگاری کرد و شرط اتحاد را این وصلت قرار داد. اَسْرَحَدون دربارهٔ این وصلت از

خدایش پرشش کرد (این را در سندی که برجا نهاده نوشته است)، و خدا با این وصلت موافقت کرد، و میان دوشاه اشکود و آشور اتحادی مستحکم بسته شد؛ ولی دختر اسرحدون برای پسر شاه اشکود فرستاده نشد، و به زودی اتحاد این دو به هم خورد. این رخداد مربوط به سال ۶۷۸ پ م است، و همزمان با سالی است که «فرورتیش» دست به کار احیای اتحادیه ماد می باشد که به زودی اشکودها نیز به آن خواهند پیوست.

اشکود نامی است که دیگران به اینها داده بوده اند ولی آنها خودشان را «سکه» و سرزمینهای محل سکونتشان در اطراف رود کر و ناحیه گنجهر را «سکه شیان» (سکونتگاه سکه) می نامیده اند؛ و در نوشته های یونانی «سکه سنا» و در اسناد آرمنی «سکه شان» آمده است. اینها همان بخش از قبایل ایرانی اند که بعدها در سنگ نبشته های داریوش بزرگ با نام «سکه های تیزخود» از آنها یاد شده است، و این را در جای خود خواهیم خواند. اشکودها - چنانکه پائین تر خواهیم خواند - در آینده تابع دولت ماد شدند. هرودوت نیز ضمن یادآوری شهریاریه های تابع دولت ماد، سرزمین سکه های تیزخود را یکی از شهریاریه های تابع دولت ماد نوشته است. این سکه ها دین کهن آریایی داشتند، و در سنگنبشته داریوش بزرگ - که در جای خود خواهیم خواند - آمده که سکه های تیزخود اهورمزدا را نمی پرستند.

به هر حال، چنانکه می بینیم، در اواخر سده هشتم پ م سکه های ایرانی زبان در شمال رود ارس تا اطراف دریاچه وان دارای تشکیلات سلطنتی بودند. ما به نامهای آریایی (در واقع ایرانی) بسیاری در میان بزرگان و رؤسای آنها برمی خوریم، که به برخی از آنها اشاره شد. از هیچ قوم دیگری جز مردمان آریایی در این زمان در شمال رود ارس و اطراف دریاچه وان خبری به دست داده نشده است؛ و قاطعانه می توان گفت که هیچ قوم غیر آریایی در این زمان در این سرزمینها وجود نداشته است؛ زیرا این سرزمینها از دیرزمان تاریخ نشیمن گاه آریان (آریه وائی جا) بوده است.

چنانکه می بینیم، آغاز سلطنت اسرحدون با تحولات نوینی همراه بود که در منطقه رخ داد، و از جمله آن قدرت گیری اتحادیه ماد به رهبری فرورتیش بود. اسرحدون که آشور را از همه سو با رقیبان نیرومند در محاصره می دید کوشید که کشورش را با اوضاع نوین وفق دهد. او پس از اتحاد با گومریان و اشکودها در دوسوی شرق و جنوب آرمینیه که دشمن سرسخت آشور بود دو متحد نیرومند داشت که می توانست برای مقابله با آرمینیه بر روی نیرویشان حساب کند. به دنبال مذاکراتی که میان شاه آرمینیه با اسرحدون انجام شد او با آرمینیه نیز پیمان صلح و دوستی بست، و پیمان مشابهی نیز با شاه عیلام منعقد کرد، و نیروهایش را

معطوف فروخواباندن شورشهای شام و فلسطین و اسرائیل نمود که به تحریک فرعون مصر در صدد بیرون شدن از سلطه آشوریان بودند. حمایت فرعون از شورشهای سوریه و فلسطین و اسرائیل به لشکرکشی آسرحدون به شام و درگیری با فرعون انجامید، فرعون با شکست به مصر برگشت و آسرحدون در سال ۶۷۱ پم در تعقیب او وارد مصر شد و پس از چند شکست پیاپی که به فرعون وارد آورد ممفیس (پایتخت شمالی مصر) را گرفت و مردم مصر را تحت فشار گذاشت که دین آشوریان را بگیرند و آشور را بپرستند. یادگار این دستور را می توان در نقوش و نگارشنهائی دید که او در یکی از معابد کهن مصر به همراه تصویر خویش بر جا نهاده است.

در زمان آسرحدون هیچ گونه لشکرکشی به خاک ماد صورت نگرفت. آشوریها پس از کشته شدن سارگون دوم واقعاً از مادها می ترسیدند. در آغاز سده هفتم پم در ماد نوعی استقرار حاکم بود، که در سایه آن رئیس اتحادیه ماد می توانست حاکمیت خویش را در منطقه تثبیت کند و آن عده از قبایل ایرانی اطراف که احتمالاً تا آن زمان بیرون از اتحادیه بودند را جذب اتحادیه کند و سلطنتی نیرومند را تشکیل دهد و ایرانیان را برای همیشه از خطر تجاوزات آشوریان مصون بدارد.

۲. فرورتیش

هرودوت می نویسد که دیائوکو ۵۳ سال سلطنت کرد، و پس از او پسرش فرورتیش به سلطنت ماد رسید. و می افزاید که فرورتیش دست به کار به اطاعت کشاندن مردم آسیا شد و قومی پس از قومی را به اطاعت خویش کشاند، آنگاه به آشور لشکر کشید، همان آشوریانی که مرکزشان نینوا بود و پیشترها سروران آسیا بودند ولی اینک تنها مانده بودند زیرا متحدانشان از ایشان بریده بودند، ولی با این حال هنوز وضعیت درخشانی داشتند. و می افزاید که فرورتیش پس از آنکه ۲۲ سال سلطنت کرد به آشور لشکر کشید، ولی در لشکرکشی به آشور کشته شد و بیشتر سپاهیان او به کشتن رفتند. پس از او پسرش هوخشتر به سلطنت رسید.^۱

اسناد آشوری کلیه وقایع مرتبط به کشور آشور را ضبط کرده اند و به ما رسیده است. در اسنادشان که مربوط به اندکی پس از تبعید دیائوکو است از یکی از امیران ماد با تلفظ آشوری «اواکاتر» نام برده شده است که تلفظ درستش «هوخشتر» است. شاید این هوخشتر

پدرِ فرورتیش بوده است. دربارهٔ این هوخشترَ جز این هیچ نمی‌دانیم جز اینکه نوادهٔ فرورتیش که در آینده شاهنشاه ایران شد همین لقب را بر خود داشته است. اتخاذ چنین لقبی از طرف هوخشترَ نمی‌تواند بی‌ارتباط با آن هوخشترَ مذکور در اسناد دیگر آشوری بوده باشد که بالاتر به او اشاره کردیم. لذا تصور اینکه جانشینِ بلافصلِ دیاثوکو امیری با لقب هوخشترَ بوده است دور از پذیرش خرد نیست. اگر این را بپذیریم، فرورتیش نه جانشینِ دیاثوکو بلکه جانشینِ هوخشترَ اول بوده است. شناختن هوخشترَ اول منوط به یافته‌های کاوشهای باستانشناسی است که در آینده انجام شود. هرچند که دربارهٔ این شخصیت مهم تاریخیِ اواخر سدهٔ هشتم پم که یکی از امیرانِ جنوبِ آذربایجانِ کنونی یا منطقهٔ همدان بوده است چیزی نمی‌دانیم ولی موضوع مهمی که در ارتباط با نام او برای ما جلب توجه می‌کند حضور عناصر فرهنگی دین زرتشت در این زمان در میان قبایل ماد است، و می‌تواند به ما کمک کند که چه‌گونه گسترش آئین زرتشت در میان قبایل ایرانی غرب فلات را پی‌گیری کنیم.

در اسناد آشوری از شکست و قتل فرورتیش در جنگ با آشوریان خبری نیست؛ و سلطهٔ او بر پارس که هرودوت به آن اشاره کرده نیز با وقایع تاریخی وفق نمی‌دهد؛ زیرا پارس به‌طور حتم در اواخر سدهٔ هفتم به اطاعت ماد درآمد، و آن در زمان هوخشترَ - نوادهٔ فرورتیش - بود. پیش از آن و در زمان فرورتیش قبایل پارس همپیمان عیلام بودند و دامنهٔ نفوذ ماد نیز هنوز به‌طرف جنوب گسترش نیافته بود. پس از برافتادن دولت عیلام نیز شاهان پارس در پارس و خوزستان به استقلال سلطنت می‌کردند. هرودوت در اینجا حوادث تاریخی را با یکدیگر در آمیخته است. ولی به‌نظر می‌رسد که روایت کشته شدن فرورتیش در یکی از جنگها درست باشد؛ و چون مُسَلِّماً در لشکرکشیهای شاهان آشور کشته نشده بوده، زیرا در اسناد آشوری چنین خبری به‌دست داده نشده است، می‌توان احتمال داد که او در تلاش سلطه بر قبایل ناحیهٔ غربی ماد و نزدیک مرزهای آشور در جنگ با حکام دست‌نشاندهٔ آشور که در دژهای کوهستان زاگروس مستقر بودند به‌کشتن رفته باشد. شاید هم او در جنگ با شاه مان‌نا که دست‌نشاندهٔ آشوریان بوده کشته شده باشد؛ یعنی او به‌خواست برخی از سران استقلال طلب مان‌نا در صدد برکنار کردن شاه دست‌نشانده برآمده، و شاه آشور سپاه امدادی برای شاه دست‌نشانده فرستاده، و فرورتیش شکست یافته و کشته گردیده است. اگر چنین باشد، روایت هرودوت درست درمی‌آید که فرورتیش در جنگ با آشوریان کشته شد. یعنی راویان اهل ماد این‌گونه برای هرودوت بازگفته بوده‌اند.

آغاز سلطنت فرورتیش را به‌درستی نمی‌توان تعیین کرد. هرودوت بنا بر روایت ایرانیان

نوشته که فرورتیش ۲۲ سال سلطنت کرد. از آنجا که او تا سال ۶۷۸ زنده بوده، پس آغاز سلطنت فرورتیش بر اتحادیهٔ مجددِ مادها حوالی سال ۷۰۰ (یعنی ۱۴-۱۵ سال پس از اسارت و تبعید دیاثوکو) بوده است.^۱ آخرین لشکرکشی آشوریان به سرزمین ماد در سال ۷۰۲ بود که یک لشکرکشی موضعی و کم‌دامنه بود. اندکی پس از آن آن فرورتیش دست به کار تجدید بنای اتحادیه برای مقابله با حمله‌های آیندهٔ آشوریان شده است. ولی از آن پس دیگر هیچ‌گاه آشوریان به درون خاک ماد لشکر نکشیدند. تلاش‌های فرورتیش از آن پس تا سال ۶۷۸ مصروف جذب امیران ایرانی به اتحادیه بود، و در یکی از این تلاشها بود که به کشتن رفت. پس از او پسرش خشتریتَه جانشینش شد.

۳. خشتریتَه، بنیانگذار پادشاهی ماد

آشوریها نام خشتریتَه را با تلفظ خودشان «خشتریتَه» نوشته‌اند؛ ولی در سنگ‌نبشتهٔ داریوش بزرگ تلفظ آن «خشتریتَه» است. در اسناد آشوری دربارهٔ تلاش‌های خشتریتَه برای آزادسازی سرزمینهای ایرانی از سلطهٔ دست‌نشاندهگان آشوری به تفصیل سخن رفته است، و نام متحدان او و مراکزی که برای آزادسازی مورد حمله قرار دادند به تفصیل آمده است، و معلوم می‌شود یک قیام همگانی و سراسری به رهبری خشتریتَه به راه افتاده بوده و همهٔ قبایل ایرانی نیمهٔ غربی فلات در آن شرکت داشته‌اند. گفتیم که آغاز سلطنت خشتریتَه بر اتحادیهٔ ماد سال ۶۷۸ پم بوده است. این جملهٔ هرودوت که می‌گوید «مادها پس از آن ۱۲۸ سلطنت کردند آنگاه به اطاعت پارسیان درآمدند» را باید به حساب زمانِ درگذشتِ فرورتیش و آغاز سلطنت خشتریتَه تا پایان سلطنت ماد معنا کرد که در سال ۵۵۰ پم بوده است (۱۲۸ = ۵۵۰ - ۶۷۸). هرودوت نام خشتریتَه را از یاد برده بوده و در کتابش از قلم افکنده است؛ ولی اسناد آشوری دربارهٔ او و اقداماتش گزارش‌های مفصلی برجا نهاده‌اند.

به نظر می‌رسد که در نوزدهمین سال (سال ۶۷۸ پم) شمار بسیاری از امیران ایرانی از مناطق مختلف در انجمنی که خشتریتَه تشکیل داده بود شرکت کردند و او را به عنوان شاه بزرگ برگزیدند. شور و شوق برای تشکیل سلطنت سراسری در نیمهٔ غربی کشور چنان فراگیر شده بود که امیرانی که مایل به پیوستن به این اتحادیهٔ نوپا نبودند با شورش مردم خودشان

۱- اگر روزی قرار باشد که یک تقویم ملی که در پیوند با حقیقت تاریخ ایران باشد برای ایران وضع شود اصولاً باید سال تشکیل سلطنت ماد در ایران که ۷۰۰ سال پیش از مسیح بوده را به عنوان سال آغاز تقویم تعیین کنند. در این تقویم ایرانی، سال ۲۰۰۰ مسیحی سال ۲۷۰۰ ایرانی خواهد شد.

رو به رو شدند و ناچار به پیوستن به اتحادیه گشتند.

خشتریته پنج سال اول سلطنتش را صرف سروسامان دادن به امر سرزمینهای درون اتحادیه و جذب امیران قبایل دور و نزدیک کرد. در همین زمان با سران مان نا و سگه های اشکود پیمانهای دوستی و اتحاد و همکاری منعقد کرد. مردم کشور مان نا نیز تا کنون به جایی رسیده بودند که خود را برای بیرون آمدن از سلطه آشوریها آماده می دیدند. شاه اشکود نیز هر چند که با شاه آشور هم پیمان شده بود ولی مصالح ملی هم زبانان خود را بر هر چیزی ترجیح می داد، و بی گفتگو به اتحادیه خشتریته پیوست. در میان مردم همه سرزمینهای ایرانی که سرانشان به اتحادیه ماد پیوسته بودند سخن درباره پوشالی بودن قدرت آشوریان آغاز شد، قدرت آشور به سخره گرفته شد، شعرها سروده شده در میان مردم پراکنده شد تا بر جرأت و جسارتشان برای شرکت در جنگهای خشتریته با نیروهای آشوری بیفزاید؛ زیرا آشوریان در سده های گذشته چنان رعبی در دل های مردم منطقه افکنده بودند که تا این زمان شنیدن نام آشور مثل شنیدن نام اژدهای بلعنده و آتشفشان نابود کننده بود. به نظر می رسد که قطعه ئی از کتاب تورات که تحت عنوان «رؤیای ناحوم نبی، وحی درباره نینوا» به یکی از انبیای افسانه های تورات نسبت داده شده است^۱ یکی از چکامه های ایرانیان در این زمان بوده باشد که در سده های بعدی توسط انبیای یهود ترجمه و وارد تورات شده است:

ای آشور که به شمار سپاهیان می نازی و می گوئی که از شمارشان از ملخ بیشتر است! سپاهیان تو لشکر ملخهائی اند که در سرمای شبانه بر دیوارها فرود می آیند و همینکه روشنی دمید و گرمای خورشید را احساس کردند پراکنده می شوند و کس نمی داند که به کجا گریخته اند. دژهای تو بر فراز تپه ها که به استواری شان می نازی همچون انجیر بالای درخت اند که به تکانی بر زمین ریخته خواهند شد.

خشتریته در آغاز سال ۶۷۳ پم - احتمالاً پس از برگزاری مراسم جشنهای نوروزی - خود را برای بیرون راندن نهایی نیروهای اشغالگر آشور از آبادیهای ایرانی آماده کرد. بنابر اسناد آشوری، در ماه فروردین این سال حملات خشتریته و متحدانش به دژها و مراکز پادگانی آشور در غرب ایران آغاز شد. بیمی که کشته شدن سارگون دوم در جنگ مادها در

۱- بسیاری از آنچه تحت عنوان پیشگوئیهای انبیای یهود در تورات وجود دارد ترجمه های ناقصی از داستانهای تاریخی است که بعدها به انبیائی نسبت داده اند که ادعا شده پیش از آن رخدادها می زیسته اند و با علم غیبی که داشته اند آنها را پیشگویی کرده اند. تورات پراست از چنین پیشگوییهای ادعایی که به انبیای افسانه ایی نسبت داده شده است.

دل آشوریان افکنده بود سبب شد که شاه آشور به خود جرأت ندهد که برای فرونشاندن این قیام همگانی به ماد لشکر بکشد. اسنادی که دربارهٔ این قیام برجا مانده است همه گزارشهایی است که جاسوسان شاه آشور از مناطق قیام می‌فرستاده‌اند، و خبرهای پیروزیهای ایرانیان و شکستهای آشوریان و بیرون شدن سرزمینهای اشغالی از دست آنها است. بیش از دو ماه طول نکشید که کلیهٔ اشغالگران آشوری از مناطق کوهستانهای زاگروس تاراندۀ شده بودند و دژهایشان به تصرف خشریته درآمدۀ بود. به نظر می‌رسد که جماعات تبعیدی کوچ داده شده به منطقه که برای شاه آشور بیگاری می‌کردند در قیام خشریته شرکت کرده باشند؛ زیرا در نامه‌ئی که یک افسر بلندپایهٔ آشوری به دربار اَسْرَحَدون فرستاده اشاره شده که آزادگانی که برده شده‌اند دیگر در فرمان نیستند و ما در دژ خودمان محصوریم. در سندهای آشوری دربارهٔ گزارش اقدامات رهایی بخش خشریته تاریخ دقیق بسیاری از روزها نیز آمده، و خشمگینانه از «خشریته دهخدای کارکاشی» با عنوان «آتشی که همه‌جا را فراگرفته» نام برده شده است. تا اواخر اردیبهشت ماه این سال خشریته و نیروهایش به دره‌های منطقه‌ئی که بعدها جولاء نام گرفت و مشرف بر دشتهای میان رودان بود رسیده بودند. اینجا نیز سرزمین ایرانیان بود که آشوریان اشغال کرده بودند. دولت آشور را خطر حتمی تهدید می‌کرد. در پارس وائی (منطقهٔ سلیمانیه و شهرزور) نیز قیام به صورت نافرمانی در برابر اشغالگران آغاز شد. در خاک اصلی آشور نیز نافرمانی مدنی به راه افتاد، و هزاران تن از بردگان که مردم مغلوب و به بیگاری کشیده شده بودند از شمال میان رودان به درون اناتولی گریختند؛ و اَسْرَحَدون مجبور شد که برای بازگرداندن آنها لشکرکشی انجام دهد. هزاران تن از بردگان نیز گریخته خود را به ماد رساندند تا در پناه ایرانیان قرار گیرند. مردم فینیقیه و اسرائیل و فلسطین و سوریه نیز به تاسی از ایرانیان برضد سلطهٔ آشور سر به شورش برداشتند. گزارش این رخدادها در اسناد آشوری برای ما بازمانده است. شاه اشکودها (اَسپه کایه) در نبردها دلاوریهای بسیار از خود نشان داد، و در یکی از نبردها درجائی که نامش نیامده کشته گردید. اَسْرَحَدون برآن شد که با خشریته وارد مذاکره برای صلح شود تا به این وسیله از خطر پیشروی او در خاک آشور آسوده خاطر گردد. او توان جنگیدن با ایرانیان را در خود نمی‌دید، زیرا نمی‌خواست که فرجامی همچون پدر بزرگش سارگون دوم داشته باشد. همزمان، اَسْرَحَدون کوشید که با فرستادن جاسوسانی به نزد امیران متحد خشریته، از جمله به نزد سران مان‌نا و اشکود، با دادن نویدهای فریبائی آنان را از خشریته دور کند؛ ولی اقداماتش نتیجه نداد. خشریته به چیزی کمتر از به رسمیت شناخته شدن قدرت ایران به عنوان یک کشور مستقل

همسایه آشور راضی نبود. مذاکرات طبق خواسته خشریته به نتیجه رسید. از سال ۶۷۲ پم به بعد در اسناد آشوری از «دولت ماد» سخن به میان آمده است، و این در حالی است که تا پیش از آن از خشریته با عنوان «دهخدای کارکاشی» نام می بردند و مقامش را به عنوان رهبر اتحادیه ماد به رسمیت نمی شناختند و خودشان را صاحب سرزمینهای سرکش و نافرمان نواحی غربی ماد می دانستند. آشوریها در جریان مذاکرات صلح، با اشکود و مان نا نیز پیمان صلح و دوستی منعقد کردند، و به احتمال زیاد دختر آسرحدون نیز که پیش از آن توسط شاه اشکود برای پسرش خواستگاری شده بود به دنبال این مذاکرات برای شاه جدید اشکود فرستاده شد که همان پسر اسپه کایه بود.

آسرحدون به دنبال این اقدامات، بار دیگر با خیال راحت به شام لشکر کشید، شورشهای شام را فرو خواباند، و تا درون مصر پیش رفت. دیگر از اختلاف آشور با ماد در اسناد آشوری سخنی به میان نیامده است، و این نشانگر بیم آشوریها از ایرانیان و عدم مداخله شان در امور ایران است که معنای دیگرش ادامه روابط صلح آمیز دو کشور می باشد.

آسرحدون پس از صلح با ایرانیان و پس از سرکوب شورشهای مجدد شام و فلسطین و اسرائیل، در حالی که به قصد فرو نشاندن شورش مصر لشکر می کشید در شام درگذشت، و پسرش «آشور بانی پال» به جایش نشست. آشور بانی پال یکی از نیرومندترین شاهان تاریخ آشور است. در سند آشور بانی پال متعلق به سال ۶۶۰ پم خبر از قیام مردم مان نا بر ضد شاه مان نا داده شده است. شاید شاه مان نا از اتحادیه ماد خارج شده بوده است، ولی مردم کشورش به این امر راضی نبوده اند. شاه مان نا به دست شورشیان کشته شد و جسدش را در کوجه رها کردند و همه اعضای خاندان سلطنتی قتل عام شدند. یکی از بازماندگان خاندان سلطنتی که جان به در برده بود متواری شد و از آشور بانی پال کمک خواست که سلطنت خویش را بازیابد، و دختر خویش را به رسم هدیه برای شاه آشور فرستاد. به دنبال آن، سپاهیان آشور به فرماندهی یک افسر بلند پایه (که نامش ذکر شده است) به مان نا اعزام شدند. مردم مان نا آماده مقابله با آشوریان بودند. آشوریان حمله بزرگ مان نائیان را در سرزمینهای که پیشترها در اشغال آشور بودند و اینک به مان نا پیوسته بودند پس زدند، و ۱۵ روز مشغول تاراج و ویران کردن هشت آبادی در این منطقه بودند، ولی این لشکرکشی جز تخریب و تاراج این آبادیها دست آوردی برای آشور نداشت. از این زمان مان نا بخشی از دولت ماد است، و دیگر از پادشاهی مستقل مان نا خبری در میان نیست. مردم مان نا داوطلبانه سرزمینشان را ضمیمه پادشاهی نیرومند ماد کردند، و شاهشان توسط خشریته تعیین شد. کشور مان نا به

امیرنشین تابع کشور ماد تبدیل شد. ولی در نواحی کوهستان جنوب کردستان، آشوریها پیشرویهائی داشتند، و خبر از آن داده‌اند که ۷۵ آبادی را به اطاعت آشور برگردانده‌اند و دهخدا نشان را اسیر گرفته به نینوا (پایتخت آشور) برده‌اند.

با وجود این رخدادهای کوچک که می‌توانست شعله جنگ ماد و آشور را برافروزد، به سبب سیاستهای حکیمانه خسترتیه روابط صلح‌آمیز آشور و ماد استمرار یافت، و خسترتیه به تحکیم قدرت و توسعه قلمروش در ایران ادامه داد. آشور بانی پال برای سرکوب شورشهای شام و مصر دوبار به آن کشورها لشکر کشید. در این میان سومر و کلدنه نیز برضد آشور سر به شورش برداشتند، و همزمان با اینها برادر آشور بانی پال که حاکم بابل بود با عیلام پیمان اتحاد و دوستی بسته برای تصاحب تخت و تاج آشور به پا خاست، که ضمن سخن از عیلام به آن اشاره کردیم، و دیدیم که آشور بانی پال پس از سرکوب برادرش وارد یک دوره جنگهای درازمدت با عیلام شد. ادامه جنگهای او با عیلام به شکستهای پیاپی عیلام و در نهایت شکست قطعی آن و برچیده شدن دولت عیلام در سال ۶۴۰ پم انجامید. ولی درست همزمان با پیروزی آشور بانی پال در عیلام، قیامی که در مصر به رهبری یک فرعون به نام پساممتیخ برپا شد کامیاب گردید و مصر از سلطه آشور بیرون آمد. همه این گرفتاری‌ها که دامن دولت آشور را گرفته بود فرصتی برای خسترتیه بود تا دولتش را بیش از پیش استوار و مستحکم سازد و بر قلمروش بیفزاید.

اتحاد گومریان با شاه آشور که بالاتر به آن اشاره شد چندان دیر نپائید. ظاهراً آنها بهای شرکت در لشکرکشی اسرحدون به مصر و شام را چیز گزافی می‌طلبیده‌اند. بخشی از آنها مشخصاً پس از این لشکرکشی در سرزمین کیلیکیه (از توابع کشور آشور در جنوب اناتولی) جاگیر بودند، و بخش دیگرشان در سرزمین خودشان در شرق اناتولی در همسایگی غربی آرمینیه بودند. سرزمینشان کت پتوکه نامیده می‌شد. در سندی آشوری می‌خوانیم که شاه گومریان از فرمان بیرون شده است، ساند کشترو که به شاهی نشسته است شاه آشور را به چیزی نمی‌گیرد، اهانت می‌کند، و به کارگزاران آشور دستور داده که خاک او را رها کنند. در این سند از شاه گومریان با دشنامهای سخت و عبارتهائی همچون فرزند شیطان و دشمن خدا که پیمانها را از یاد برده یاد شده و نفرینهای سختی به او کرده‌اند.

«ساند کشترو» که در سند آشوری آمده شاید تلفظ آشوری «چاند خسترت» بوده باشد. «چاند» در زبان آریان کهن به ماه کامل می‌گفته‌اند. موضوع مهم برای ما در این سند صفت «خسترت» است که بیانگر حضور عناصر فرهنگی زرتشتی در میان این قبایل است، و می‌توان با

پی‌گیری آن گسترش آئین زرتشت در میان قبایل ایرانی‌زبان شرقِ اناتولی را دنبال کرد. همچنین این سند معلوم می‌دارد که گوم‌مریان به پیروی از عموزادگان‌شان اشکودها به اتحادیهٔ ماد پیوسته‌اند؛ و این چیزی است که آشوریان نمی‌خواستند به آن تصریح کنند و حضور دولت ماد در کنار مرزهای شمالی خودشان را به رسمیت بشناسند.